

خاقانی در قلمرو مرثیه

احمد غنی پور ملک‌شاه*

مرتضی محسنی**

سوگل خسروی***

چکیده

یکی از موضوعات دلپذیر و مؤثری که از آغاز شعر ذری تا امروز توجه ادب‌شناسان و شعردوستان را جلب کرده مرثیه‌سرایی است که از قدیمی‌ترین دوران در دیوان شاعران موجود بوده است و در این میان، تفاوت فقط در نوع ابراز آن و شدت و ضعف بیان تأثرات قلبی است. خاقانی شروانی یکی از شاعرانی است که در این زمینه طبع‌آزمایی کرده و مهارت و استادی خود را به ثبوت رسانده است. دیوان خاقانی، که همچون دیگر انسان‌ها همواره در گذر حوادث و رویدادهای تلخ و شیرین بود، پر است از سوگ‌سروده‌هایی در ماتم عزیزان و خویشاوندان. مرثی خاقانی نمایانگر اوج عاطفه و قلّه احساس این شاعر نازکدل است و از پراحساس‌ترین و شاعرانه‌ترین آثار اوست. مرثیه‌های این شاعر داغ‌دیده و آزرده شروان، از سوز دل و آتش درون او حکایت می‌کند؛ سوزوگدازی که هرگونه حجابی را به آتش می‌کشد و با زبانی ساده و بی‌تکلف، غوغا و آشوب دلش را برملا می‌کند و شرط اساسی مرثیه، که همانا لطافت و رقت و دردانگیزی و شورآفرینی و قوت تأثیر و دلنشینی است، در مرثی این شاعر در سر حد کمال احساس می‌شود. در این مقاله به بررسی مرثیه در دیوان خاقانی پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: خاقانی، مرثیه، مرگ، سوز و درد.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران ghanipour48@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران mohseni45@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری دانشگاه مازندران sogol.khosravi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۱ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۵

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۴، شماره ۸۰، بهار و تابستان ۱۳۹۵

۱. مقدمه

انسان‌ها همواره در گذر حادثه‌های تلخ و شیرین و رویدادهای مختلف قرار می‌گیرند. تردیدی نیست که در چنین وضعیتی که انسان ناگزیر به زندگی‌کردن است، همواره سوگ‌سروده‌هایی در ماتم عزیزان و اظهار دریغ و زاری بر فقدان آنان را می‌توان در دفتر شاعران هر دوره مشاهده کرد.

رثا به‌منزله یکی از اغراض مستقل شعری سروده‌ای است که از قلب آتشین و زخم‌خورده شاعر سرچشمه می‌گیرد و نغمه‌های بیت‌بیت آن بسان قطره‌هایی پیاپی بر پهنه شعر نقش می‌بندد.

یکی از این شاعران بسیار حساس و زودرنج خاقانی است که رخدادهای زندگی او را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌داد و همین سبب شده بود که گه‌گاه مرثیه نیز بسراید. او که طی زندگی شاهد مرگ فرزند ناکام، همسر محبوب، عمویی که درحق او پدری‌ها کرده بود و پسرعمی که او را "استاد و دین و دنیای خود" می‌خواند و دیگر عزیزانش بوده، دیوانش سرشار از سوگ‌سروده‌هایی در رثا و ماتم آنان است.

خاقانی با رنج و مصیبت‌هایی که از زندان و مرگ فرزند و خویشان دیده و بدگویی حسودان را تحمل کرده، باز علو همت و صفای باطن و نیک‌اندیشی را از دست نداده و عزت نفس و بردباری را فرونگذاشته است؛ به‌طوری‌که گوید:

در این دامگه ارچه همدم ندارم بحمدالله از هیچ غم غم ندارم
... به سیمرغ مانم ز روی حقیقت که از هیچ مخلوق همدم ندارم
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۸۳)

طبع نازک و رنجور او، که در طول زندگی شاهد مرگ بسیاری از عزیزان و نزدیکان خود بوده است، فضای کلی مرثیه‌های او را بسیار عاطفی و تأثیرگذار کرده است، اگرچه بنا به نظر برخی، در اغلب مرثیه‌های خاقانی، زبان دشوارنمای او حفظ شده است و تشبیهات و استعارات به همراه تصویرها و خیال‌پردازی‌های برجسته‌ای به چشم می‌خورد (دشتی، ۱۳۵۵: ۱۶۶)؛ تا جایی که حتی می‌توان برخی از سوگ‌نامه‌های خاقانی را مفاخره‌آمیز دانست.^۱

خاقانی گویی هرچه می‌اندیشیده و هرچه احساس می‌کرده و در زمانه دیده و شنیده، به شعر درآورده و بر صفحه روزگار برجای گذاشته است. او عقاید مذهبی، رنج و مسافرت، مدح ممدوح، گله و شکایت از مردم روزگار، پند و اندرز، غم و غصه، فراق و ماتم خانواده و اهل و فرزندان و هرچه که از خاطرش گذشته به لباس شعر درآورده و به‌کمک الفاظ و

ترکیبات و تشبیهاتی که خود ساخته بیان کرده است. روی هم رفته دیوان او نه تنها فرهنگ لغات و امثال و ترکیبات و اصطلاحات است، موجب آشنایی ما با فرهنگ و آداب و رسوم آن دوره می شود^۲ (سجادی، ۱۳۸۵: ۵۷).

۲. چارچوب مفهومی

۱.۲. مرثیه و پیشینه آن

رثا در لغت به معنی «مُرده‌ستایی و گریه کردن بر مُرده و ذکر نیکی‌های او» است. مُرده‌ای که ممکن است از بزرگان قوم و شهر و دیاری باشد یا از عزیزان و کسان و خویشاوندان شاعر یا از پیشوایان دین و ائمه اطهار باشد^۳ (رزمجو، ۱۳۷۲: ۹۹). مرثیه از نظر ماهیت جزو ادب غنایی است؛ زیرا بنا به ارتباطی که ادبیات غنایی با احساسات و عواطف دارد، شاعری که با مرگ عزیزی روبه‌رو می‌شود در فراق و ماتم او، احساسات و عواطف لطیف خود را بیان می‌کند و سوز و دردهای درونی خویش را در فراق عزیزان خود به نمایش می‌گذارد. در این شکل خاص از شعر، عنصر عاطفه، احساس و تخیل بر جنبه عقل و منطق غلبه پیدا می‌کند؛ بنابراین، این قسم شعر که غالباً با عواطف و احساسات شخص شاعر ارتباط دارد، از انواع ادبی کهنی است که از دیرباز در ادبیات ملت‌های گوناگون در مفهوم سوگواری در عزیزان از دست‌رفته به کار رفته است. شعر در بدو ظهور تحت حمایت و پشتیبانی دربار و مراکز حکومت قرار داشت و شعرای درباری و مدیحه‌سرا ملزم بودند، همچنان که مدایحی می‌سرایند، در ماتم رجال درباری و بستگان ممدوح نیز در هنگام لزوم شعری بسازند؛ به این ترتیب، این نوع شعر از قدیمی‌ترین دوران ظهور شعر و شاعری به ادبیات راه یافت و از آنجایی که انسان از همان سپیده‌دمان تاریخ از تجربه مرگ ناگزیر بوده است، همواره شکل ساده‌ای از عزاداری و رثا بین انسان‌ها رایج بوده که به مرور زمان دچار تغییر و تحول شده است.^۴

درباره ریشه و ماده مرثیه دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. قُدّامه بن جعفر در کتاب *نقد الشعر*، تحت تأثیر تعالیم ارسطو، منشأ موضوعات شعری را مدح و هجو می‌داند. او مرثیه را نوعی مدیحه می‌شمارد و بر شمردن اوصاف متوفی را قدر مشترکی می‌داند که رثا را به مدح نزدیک می‌کند. به طور کلی، او ماده مرثیه را «حب و علاقه مفرط» می‌داند. از منتقدان

جدید، زرین کوب در کتاب *شعر بی دروغ، شعر بی نقاب*، اغراق شاعرانه در وصف اشخاص را موجب به وجود آمدن مرثیه می‌داند (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۴۵).

تاریخ رثا در ادب تازی، کهن و در ادب پارسی، بسیار کهن است. سوگ سیاوش و مرگ زریر در اساطیر ایران سابقه‌ای بس قدیم دارد، چنان‌که سوگ سیاوشان به نام آهنگی مشهور از آن واقعه جانکاه یادگار است و یادگار زریران که از آثار منظوم بازمانده پهلوی است و این هر دو به صورتی کامل در *شاهنامه* جاویدان حکیم ابوالقاسم فردوسی جزو حماسه مردم ایران زمین آمده است. همچنین مرثیه‌ای به زبان پهلوی اشکانی وجود دارد که در مرگ یکی از پیشوایان مانوی به نام "مرزکو" سروده شده است^۵ (امامی، ۱۳۶۸: ۲۰). رثا در شعر تازی هم از اغراض اصلی شعری است و نامورترین شاعران عرب در دوره جاهلی، که در این موضوع سخنانی استوار و ماندگار گفته‌اند، یکی مهلهل بن ربیع و دیگری خنساء است^۶ (محسنی‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۸۱).

مرثیه در شعر فارسی نیز سابقه‌ای دیرین دارد و در نخستین دوران شعر فارسی - یعنی دوران رودکی - دیده می‌شود. در دوره اسلامی قدیمی‌ترین مرثیه موجود شعر ابوالنبغی درباره ویرانی سمرقند است و بعد از او، به نقل از مؤلف *تاریخ سیستان*، قدیمی‌ترین مرثیه شعر فارسی از محمد بن وصیف سیستانی است که در زوال دولت صفاریان سروده شده است (افسری کرمانی، ۱۳۷۱: ۱۶). بر ما معلوم نیست که شعرای ماقبل و معاصر رودکی مانند حنظله بادغیسی، فیروز مشرقی، ابوسلیک گرگانی، و ابوشکور و شهید بلخی و دیگران در این زمینه سخنی گفته‌اند یا خیر. قدر مسلم آن است که در زمره آثار باقی‌مانده آنان سخنی در رثا یافت نمی‌شود؛ بنابراین باید گفت این فن در زبان و ادبیات فارسی منحصرأ از رودکی شروع می‌شود.^۷ از شعرای معاصر رودکی که شعری از او در مرثیه باقی مانده است، شیخ ابوالعباس فضل بن عباس ربنجی بخارایی است که در سال ۳۳۱ شعری در تعزیت نصر بن احمد سامانی و تهنیت جانشین او سروده است:^۸

پادشاهی گذشت خوب‌نژاد پادشاهی نشست فرخ‌زاد
ز آن گذشته جهانیان غمگین زین نشسته جهانیان دلشاد
(مؤتمن، ۱۳۴۶: ۲۳۵)

۲.۲. قالب‌های شعری مرثیه

مرثیه در ادبیات فارسی غالباً منظوم است و ممکن است در هر قالبی باشد: قصیده، قطعه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند و گاهی غزل و رباعی و مثنوی. بیشتر شعرای ایران برای نظم مرثیه

در درجه اول، اقسام ترجیعات و در درجه دوم، قصیده را برگزیده‌اند. بعضی از مرثی نیز به صورت مثنوی و حتی غزل ساخته شده است که هریک از قالب‌های شعری مناسب با یک یا چند هدف از اهداف شعر است. خاقانی از جمله شاعرانی است که مرثی خود را در قالب‌های مختلفی چون قصیده، قطعه و ترجیع‌بند سروده است:

بیشتر مرثی خاقانی در قالب قصیده سروده شده است. در مرثیه فرزندش می‌گوید:

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایید زاله صبحدم از نرگس تر بگشایید
دانه دانه گهر اشک بیارید چنانک گره رشته تسبیح ز سر بگشایید
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۵۸)

و در مرثیه همسر خود می‌گوید:

بی‌باغ رخت جهان مبینام بی‌داغ غمت روان مبینام
بی‌وصل تو کاصل شادمانی است تن را دل شادمان مبینام
(همان: ۳۰۶)

آنجا که در سوگ فرزندش رشیدالدین، سوز و دردهای خود را در قالب قطعه می‌گوید:

وقت رفتن رشید را گفتم که بخواه آنچه آرزوت آید
گفت کو عمر کارزو خواهم کارزو بهر عمر می‌باید
(همان: ۸۷۲)

همچنین در مرثیه عموی خود، کافی‌الدین، در همین قالب می‌گوید:

رفت آنکه فیلسوف جهان بود و بر جهان درهای آسمان معالی گشوده بود
پیش‌بین دختر نوآمد من دید کآفاتش از پس است برفت
(همان: ۸۳۵)

و مرثی او در قالب ترجیع‌بند:

کارم از دست پایمرد گذشت آهم از چرخ لاجورد گذشت
همه عالم شب است خاصه مراک روزم از آفتاب زرد گذشت
(همان: ۵۳۷)

در مرثیه فرزندش، رشید، می‌گوید:

بر سر شهره عجزیم کمر بر بندیم رخت همت ز رصدگاه خطر بر بندیم
لاشه تن که به مسمار غم افتاد رواست رخس جان را بدش نعل سفر بر بندیم
(همان: ۵۴۱)

مرثیه در قالب‌های دیگری چون غزل نیز سروده می‌شود؛ برای نمونه می‌توان به غزل حافظ در رثای فرزندش اشاره کرد:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد
طوطی‌ای را به خیالِ شگری، دل خوش بود، ناگهش سیلِ فنا نقشِ املِ باطل کرد
(حافظ، ۱۳۸۴: ۱۸۱)

در اقسام دیگر شعر نیز گاه‌گاهی مرثی‌دیده می‌شود، از جمله رباعی‌ای که عمادی در مرثیه عمادالدوله فرامرزی، شهریار مازندران، سروده است:

اکنون که عماد دوله در خاک آسود، وز دیده من خاک شود خون آلود
در خاک نهاده چون توانم دیدن، آن را که مرا ز خاک برداشته بود
(مؤتمن، ۱۳۴۶: ۷۹)

۲.۳. انواع مرثیه

مرثیه یا درباره مرگ پادشاه و وزیر یا یکی از رجال علم و ادب است، مانند مرثیه فرخی سیستانی در مرگ محمود غزنوی، یا درباره فوت یکی از خویشان یا دوستان است، مانند مرثی‌فردوسی و خاقانی و حافظ درباره مرگ پسران خود. همچنین مرثیه ممکن است درباره یکی از ائمه دین باشد، مانند مرثی‌محتشم کاشانی که از همه معروف‌تر ترکیب‌بند اوست. مرثیه ممکن است در مرگ کسی نباشد؛ بلکه در فقدان و تباهی ارزش‌ها و گذشت ایام جوانی و شادکامی یا زوال دوره مجد و عظمت باشد، مانند مرثیه سعدی در خرابی بغداد به دست مغولان و مرثیه خاقانی بر ایوان مداین و ازدست‌رفتن مجد و عظمت آن.

رثا را در شعر می‌توان به پنج قسم تقسیم کرد (ر.ک: مؤتمن، ۱۳۴۶: ۸۵-۸۶): رثای تشریفاتی و رسمی، رثای شخصی و خانوادگی، رثای دوستان، رثای مذهبی و رثای فلسفی (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۷۹).

-رثای تشریفاتی و رسمی را بیشتر شعرای درباری و مدیحه‌سرا و گویندگانی سروده‌اند که به مقامات رسمی و حکومتی یا خاندان‌های بزرگ مذهبی و غیرمذهبی انتساب داشته‌اند. این دسته از شاعران هنگام وقوع حوادث و مصائب برای ممدوح یا منسوبان او، خواه از روی میل و خواه به اشاره ممدوح یا قائم‌مقام او ناچار بودند در مراسم سوگواری و آیین‌های معمول وظیفه تشریفاتی خود را انجام دهند و قصیده‌ای در تجلیل مقام متوفی و اهمیت و بزرگی مصیبت و تسلیت بازماندگان بسازند و در مجالس رسمی سوگواری بخوانند (مردانی، ۱۳۸۱: ۴۵). این‌گونه اشعار رسمی، که باید آنها را اشعار فرمایشی نامید، دو شکل دارد: یا شاعر صرفاً وظیفه معهودش را انجام می‌دهد که در این صورت شعر مصنوع است و چنان‌که باید بر دل تأثیر نمی‌کند، یا بر اثر نزدیکی و هم‌نشینی چندین‌ساله با ممدوح و دیدن

نیکی‌ها و محبت‌های فراوان، واقعاً از مصیبت مرگ او اندوهگین شده است. از سوز بیان و خلوص عواطف می‌توان دریافت که شاعر تا چه میزان به کسی که او را رثا می‌گوید دلبسته بوده است. مرثیه فرخی در مرگ سلطان محمود غزنوی بسیار سوزناک است و نشان می‌دهد که شاعر واقعاً به او علاقه‌مند بوده است:

شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار، چه فتاده است که امسال دگرگون شده کار
(شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۵۷)

در صورت اول، طبعاً اشعار فاقد روح حقیقی شعر است و جامد و بی‌روح و خشک به نظر می‌رسد؛ اما در صورت دوم، مسلم است که مرثی شور و تأثیر بیشتری دارد؛ زیرا روح و قلب شاعر در ساختن آن اشعار دخیل بوده است. متأسفانه این نوع مرثیه در ادبیات فارسی بسیار نیست؛ چه، اولاً مقدار مرثی رسمی از دیگر اقسام معروف شعر کمتر است؛ و دیگر اینکه غالباً شعرای مدیحه‌سرا پیوستگی و نزدیکی خاصی با شخص متوفی نداشته‌اند. از این رو، مرثی معروف و پرسوز معدود و انگشت‌شمار است.

-رثای شخصی و خانوادگی که بهترین و مؤثرترین و پراحساس‌ترین نوع مرثی به‌شمار می‌رود بر اشعاری اطلاق می‌شود که شاعر در رثای پدر، مادر، فرزند یا بستگان نزدیک سروده است و به‌علت پیوند قلبی و عاطفی شاعر با متوفی از سر اخلاص گفته شده و از دلی سوخته و طبعی اندوهگین تراوش کرده است و از این رو تأثیر و جذابیت زیادی دارد و باید این اشعار را در شمار اشعاری که واجد مفهوم حقیقی شعر هستند و نماینده احساسات و عواطف درونی و واقعی شاعر به‌شمار می‌روند، به حساب آورد. این‌گونه مرثی اگرچه در ادبیات فارسی بسیار نیست، در هر دیوانی که یافت شود، از زمره بهترین اشعار آن شاعر به حساب می‌آید. قدیم‌ترین نمونه آن رثای فردوسی بر مرگ فرزند خویش است.

-از انواع دیگر مرثی، رثای دوستان و شاعران دیگر است^۱ که نخستین نمونه این نوع رثا را در دیوان رودکی می‌یابیم، در رثای مرادی شاعر:

مرد مرادی نه همانا که مُرد مرگ چنان خواجه نه کاری است خُرد
(رستگارفسایی، ۱۳۷۲: ۲۱۳)

این نوع مرثیه در ادبیات فارسی بسیار معدود است. سعدی می‌نویسد:

مرا در عهد جوانی با جوانی آتفاق مخالطت بود و صدق مودت... ناگهی پای وجودش به گِل
آجل فرورفت و دود فراق از دودمانش برآمد. روزها بر سر خاکش مجاورت کردم و از جمله
بیت‌ها که در فراق او گفتم این بود:

کاش آن روز که در پای تو شد خار آجل، دست گیتی بزدی تیغ هلاکم بر سر
تا در این روز جهان بی تو ندیدی چشمم، این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر»
(سعدی، ۱۳۷۵: ۱۸۶)

نظامی نیز خاقانی را رثا گفت و این بیت از آن قصیده معروف است:
همی گفتم که خاقانی دریغاگوی من باشد، دریغا! من شدم آخر دریغاگوی خاقانی
(صفا، ۱۳۶۹: ۲/۵۵۴)

- رثای مذهبی تازه‌ترین موضوعی است که در ادبیات کلاسیک فارسی راه یافته است. این نوع شعر، که هنوز بیش از چند قرن از ظهور و رواج آن نمی‌گذرد، به مذهب تشیع اختصاص دارد (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۹۵). رثای مذهبی مخصوص ذکر مناقب ائمه اطهار و شرح واقعه جان‌سوز کربلاست. از میان شاعران زیادی که بدین شیوه سخن پرداخته‌اند، محتشم کاشانی و ترکیب‌بند او در شرح واقعه کربلا معروف خاص و عام است^۱ (رستگارفسائی، ۱۳۷۲: ۲۱۶). -رثای فلسفی یا رثای پیش از مرگ از انواع دیگر مرثی است. گاهی در اشعار شاعران، به‌خصوص آن دسته از شاعرانی که با مشرب تصوف و افکار عرفانی آشنا هستند، اشعاری یافت می‌شود که از احساسات متأثرکننده آنان در برابر مسئله مرگ و حیات و افسوس بر گذشتن دوران شباب به غفلت و بطالت و احساس مرگ نزدیک حکایت می‌کند؛ به این گونه اشعار که بیشتر جنبه تنبیهی و عرفانی دارد و پاره‌ای از آنها مثل این است که شاعر پیش از مرگ برای خود مرثیه و تعزیت می‌خواند مرثی فلسفی می‌گویند^{۱۱} (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۹۰).

۳. خاقانی در قلمرو مرثیه

خاقانی از جمله شاعرانی است که دیوانش بازتابی از زندگی واقعی خود او است. بسیاری از قطعات و قصیده‌های او بازگوکننده رخدادها و اتفاقات واقعی زندگی شاعر هستند. با وجود اینکه سبک شعر خاقانی مصنوع است، خواننده اشعار خاقانی بدون شک با بسیاری از خصوصیات زندگی شاعر و ویژگی‌های اخلاقی او ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند. خاقانی که در طی زندگی شاهد مرگ فرزند ناکام و همسر محبوب و عمویش بود که در حق او پدری‌ها کرده بود، همچنین شاهد از دست دادن پسرعم و دوستان و دیگر عزیزانش بوده، در رثای آنان عالمی را به شیون وامی‌دارد:

در حسرت واپسین دیدار عزیزان گریبان چاک می‌کند و دل نمی‌دهدش که بی‌جمال آنان،
دیده به دیدار عالم بگشاید و با اندوهی درخور مردان مرد - برخلاف تصوّر عامه که مرد نه

می‌گرید و نه چین بر جبین می‌آورد- مردانه می‌گرید و در و دیوار سیه کرده به ماتم می‌نشیند و سر فروش عُمر گرنامه به عدم دارد (معدن کن، ۱۳۸۲: ۱۹-۲۰).

آنچه شاعر را بر آن داشته است تا فضل‌فروشی را کنار نهد، غم و اندوه است؛ سوز و گدازی که مرثیه‌های او را به دور از لغات و تعبیرات مشکل و دیگر تعقیدها دلنشین کرده است.

۱.۳. مرثی شخصی و خانوادگی

دیوان خاقانی سرشار از مرثیه‌های شخصی و خانوادگی، رثای دوستان و رثای تشریفاتی و رسمی است که رثای شخصی و خانوادگی تأثیر و جذابیت بیشتری دارد؛ زیرا نماینده احساسات و عواطف درونی و واقعی شاعر است و از سر اخلاص سروده شده و از دلی سوخته و طبعی مغموم تراوش یافته است؛ به طوری که زبان سخت و دشوار خاقانی آنجا که از سوز و درد خود می‌گوید، به زبانی سهل و آسان می‌گراید.^{۱۲} از جمله مرثی شخصی و خانوادگی خاقانی که بیشتر از هر واقعه دیگر موجب غم و اندوه او شده مرگ رشیدالدین است و هیچ‌یک از مصیبت‌های دوران زندگی خاقانی به اندازه مرگ فرزند ناکامش، رشیدالدین، داغ بر دل او نگذاشته است. خاقانی که در طی زندگی به سوگ بسیاری از عزیزان نشست است، با مرگ رشید تا پایان عمر به عزا می‌نشیند و در این واقعه جان‌گداز اشعار سوزناک و بسیار مؤثری می‌سراید. مرگ رشیدالدین همچون کوبه‌ای سهمگین بر روان خاقانی او را درهم می‌شکند و وقتی از مرگ فرزندش رشید و از بیماری او سخن می‌گوید، رنج و بی‌تابی واقعی پدری داغ‌دیده را می‌توان از سخنش دریافت که گویی دیگر اندوه دانش را از یاد او می‌برد و بدین‌گونه، سخن او از درد و سوز واقعی بهره می‌یابد. رقیق‌ترین و لطیف‌ترین احساسات خاقانی را می‌توان در عواطف او به فرزند جوان مرگش سراغ گرفت و بیشترین مرثیه‌ها در دیوانش در رثای رشیدالدین است:

وقت رفتن رشید را گفتم که بخواه آنچه آرزوت آید
گفت: کو عمر کآرزو خواهم کآرزو بهر عمر می‌باید
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۸۷۲)

خاقانی در قصیده‌ای دیگر، خود را به جای فرزند ناکامش گذاشته است، یک‌یک تأثرات، امیدهای خاموش‌شده و آرزوهای از دست‌رفته او را برمی‌شمارد؛ جوانی که رسیدن اجل و زهر ناامیدی را در تمام وجود خود احساس می‌کند:

دلنواز من بیمار شماید همه بهر بیمارنوازی به من آید همه
من چو مویی و ز من تا به اجل یک‌سر موی به سر موی ز من دور چرایید همه

من کجایم، خبرم نیست که مستِ خطرم،
گر شما نیز نه مستید، کجایید همه
(همان: ۴۰۶)

در دیوان خاقانی مرثی دیگری نیز وجود دارد که همه حاکی از رنج درون و اندوه فوق‌العاده پدری داغ‌دیده در مرگ فرزند جوان و برومندش است:

صبحگاهی سَرِ خوناب جگر بکشاید
ژاله صبحدم از نرگس تر بکشاید
(همان: ۱۵۸)

حاصل عمر چه دارید؟ خبر بازدهید
مایه‌جانی است؛ از او، وام نظر بازدهید
(همان: ۱۶۲)

دریغ! میوه جانم، رشید کز سَر پای
به بیست سال درآمد به یک نفس بگذشت
(همان: ۸۳۴)

بر سر شهره عجزیم، کمر بر بندیم
رخت همت ز رصدگاه خطر بر بندیم
(همان: ۵۴۱)

پسر داشتم چون بلندآفتابی
ز ناگه به تاری‌مغاکش سپردم
(همان: ۹۰۲)

مصیبت دیگر خاقانی، که از دردناک‌ترین و سخت‌ترین مصائب زندگی او است، مرگ عمویش کافی‌الدین عُمَر عثمان است. وقتی خاقانی از پدر می‌رنجد و او را ترک می‌کند، کافی‌الدین او را از دانش خود و ملاحظت خود بهره‌مند می‌سازد. خاقانی تربیت اولیه خود را بیشتر مرهون عمویش می‌داند که بزرگ‌ترین پشتیبان و حامی معنوی او تا ۲۵ سالگی بود و از او با عنوان «ولی نعمت» خویش نام می‌برد و معتقد است که این عمو در حق او پدری‌ها کرده است. پدر خاقانی چون نتوانسته بود در کودکی شاعر به تعلیم و تربیت او بپردازد و همچون «سام، پسرش زال را دور انداخته بود»، مدتی او را رها کرد و این چنین خاقانی که با داشتن پدر یتیم مانده بود، ناگزیر به سایه حمایت کافی‌الدین عُمَر بن عثمان خزید. او نیز سیمرغ‌وار برادرزاده را به زیر بال‌وپر خود گرفت و در خانه خود پرورش داد (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۵۸). اشعاری که خاقانی در رثای او سروده است، از سوزناک‌ترین و پرمحتواترین مرثی‌وی شمرده می‌شود که با احساسات ظریف شاعر همراه است و خواننده را سخت متأثر می‌کند:

راه نفسم بسته شد از آو جگرتاب
کو هم‌نفسی تا نفسی رانم از این باب
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۶)

رفت آنکه فیلسوف جهان بود و بر جهان درهای آسمان معالی گشوده بود
(همان: ۸۷۲)

خاک بر سر پاش، خاقانی! و در خون حُسب؛ از آنک زبیر خاک است آنکه از خاکیت مردم کرده بود
(همان: ۸۷۳)

اما مرگ کافی‌الدین پایان همه‌چیز نبود. کافی‌الدین عمر فرزند فرزانه‌ای داشت به نام وحیدالدین عثمان که ظاهراً از خاقانی چند سال بزرگ‌تر بود و در زمان پدر نیز مانند دستیار او در تعلیم خاقانی سهمی داشت. وحیدالدین چندی پس از پدر درگذشت و خاقانی که بیشتر روزگارش با ناله و شکوه همراه بود قصیده‌ها و قطعه‌هایی در سوگ او سرود. خاقانی که درقبال پسرعمویش احساس حق‌شناسی بسیار می‌کرد، در اشعارش پاک‌ترین احساسات خود را نثار او کرد و از محبت بی‌پایان خود به او و ماتم خویش در سوگ او سخن گفت:

کو آن که نقد او به ترازوی هفت چرخ، شش دانگ بود راست به هر کفه‌ای که سخت
(همان: ۸۳۴)

جان عطارد از تپش خاطر وحید چونان بسوخت کز فلک آبی نمائش
(همان: ۸۹۲)

جان سگ دارم به سختی ورنه سگ‌جان بودمی از فغان زار چون سگ هم فروآسودمی
(همان: ۴۴۲)

از دیگر مراثی شخصی و خانوادگی خاقانی اشعاری است که در رثای همسرش سروده است،^{۱۳} ابیاتی که دلالت بر اندوه و غم فراوان او از درگذشت همسرش دارد.

همسر اول خاقانی دختر ابوالعلائی گنجوی است و از مراثی پرسوزی که در سوگ او سروده است می‌توان به میزان مهر و علاقه شاعر به او پی برد. اشعاری که خاقانی در رثای همسرش سرود، قدرت زیادی در برانگیختن احساسات و جلب عاطفه خواننده دارد؛ زیرا شاعر در سرودن آن از دل فرمان برده و غم و اندوه‌های حقیقی خود را شرح داده است. خاقانی در سوگ همسرش شویی دردمند و غمزده است که نمی‌خواهد «بی‌باغ رخ او دنیا را ببیند»:

بی‌باغ رُخت، جهان مَبینام بی‌داغ غمت روان مَبینام
بی‌وصل تو کاصلِ شادمانی است تن را دلِ شادمان مَبینام
(همان: ۳۰۶)

و باز به فریاد می‌آید که «بس وفاپرورد یاری داشتیم»:

بس وفاپرورد یاری داشتیم بس به راحت روزگاری داشتیم

چشم بد دریافت، کارم، تیره کرد،
گرنه روشن روی کاری داشتم
(همان: ۳۰۷)

۲.۳. مرثی دوستان

مرثی خاقانی به سوگواری فرزند و همسر و عمّ ختم نمی‌شود، بلکه او درباره مرگ بسیاری از بزرگان و ائمه دین و امیران و فرمانروایان نیز قصاید رثایی ساخته است؛ از جمله در مرگ امام محیی‌الدین محمد بن یحیی نیشابوری که عُزّان خاک در دهانش ریختند و به طرز فجیعی او را کشتند اشعار دل‌انگیزی سروده است. خاقانی در رثای این مرد بزرگ که به چنان وضعی فجیع از میان رفت چندین قصیده دارد که درجه حساسیت شاعر و تأثیر این واقعه را در روح او نشان می‌دهد:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
(همان: ۱۵۵)
ناورد محنت است در این تنگنای خاک محنت برای مردم و مردم برای خاک
(همان: ۲۳۷)
خاقانیا! به سوگ خراسان سیاه پوش کاصحاب فتنه گرد سوادش سپاه برد
(همان: ۸۷۱)
های، خاقانی! تو را جای شکرریز است و شکر گر دهانت را به آب زهرناک آکنده‌اند
(همان)

انگیزه سرودن این مرثی، که جزء مرثی شخصی و خانوادگی خاقانی است، چشم‌داشت مادی و زیاده‌خواهی و خواست جاه و مقام نیست، بلکه این مرثی از دل سوخته و مصیبت‌زده شاعر و از دردهای روحی او سرچشمه می‌گیرد و چون از دل برمی‌خیزد لاجرم بر دل می‌نشیند. آنجا که این شاعر پرتکلف از دردها و سختی‌های خود و مرگ عزیزانش سخن می‌گوید، خواننده درد و رنج او را به خوبی حس می‌کند، درد و رنج واقعی پدری داغ‌دیده که در فراق فرزندش ماتم گرفته است و در سوگ عزیز از دست‌رفته‌اش ساده‌ترین الفاظ را که با بیان او تناسب دارد پیدا می‌کند و به قول خانیکوف، گویی «اندوه دانش را از یاد او می‌برد» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۹) و این چنین سخن او از سوز و درد واقعی بهره می‌یابد.

۳.۳. مرثی تشریفاتی و رسمی

خاقانی علاوه بر مرثیه‌هایی درباره خانواده و دوستانش، اشعاری در رثای شاهان و فرمانروایان دارد که تشریفاتی و رسمی است و نسبت به رثای شخصی و خانوادگی از جذابیت و تأثیر کمتری برخوردار است. از جمله در رثای فخرالدین منوچهر شروانشاه می‌گوید:

ای تن! به بام گلشن جان برگذشتنی است
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۲۷)

ای دل! ز دام گلخن تن درگذشتنی است

دو فرزند شروانشاه:

آن آفتاب از جگر شب برآورید
(همان: ۵۳۲)

ای روزرفتگان! جگر شب فرو درید

در رثای امام ابوعمرو اسعد:

در جهان زو بوده‌ام خشنود بس
(همان: ۲۰۷)

کو دلی کاندۀ گسارم بود بس

هزار آه ز هرکان خبر شنود، برآمد
(همان: ۸۷۹)

خبر برآمد کان آفتاب شرع فروشد

امام شهاب‌الدین شروانی:

تن چه ارزد که توش می‌بشود
(همان: ۱۶۸)

سر چه سنجد که هوش می‌بشود

شیخ الاسلام ابومنصور عمده‌الدین حفده:

هر صبح بوی چشمه خضر آیدش ز کام
(همان: ۳۰۰)

آن پیر ما که صبح‌لقایی است خضرنام

نصره‌الدین سپهبد اعظم ابوالمظفر لیال واشیر از امرای مازندران بود که به خاقانی ارادتی داشته و از بذل محبت و نعمت به او دریغ نمی‌کرده است. خاقانی در سوگ او اشعار زیبا و رسایی سروده است:

جانی و به جان، هوات جویم
(همان: ۳۰۴)

ای قبله جان! کجات جویم؟

خواجه ابوالفارس:

آهم از چرخ لاجورد گذشت
(همان: ۵۳۷)

کارم از دست پایمرد گذشت

در رثای مؤیدالدین محمود تغلیسی:

کان بحدل مؤید روشن‌روان نمآند
(همان: ۸۷۱)

خاقانیا! به جوی هنر آب تیره مآند

جمال‌الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل:

جمالِ صفاهان نظامِ دوم
که گیتی سیم جعفر انگاشتش
(همان: ۸۹۱)

عمدةالدین محمدبن اسعد:

در دهر سیه سپیدم افکند
بخت سیه سپیدکارم
(همان: ۹۰۱)

و در غم فراق او می گوید:

فرزند بمرّد و مُقتدا هم
ماتم ز پی کدام دارم؟
(همان: ۹۰۲)

۳. ۴. مراثی فلسفی و اجتماعی

قصیده معروف «ایوان مدائن» را در شمار مراثی اجتماعی دانسته‌اند.^{۱۴} این گونه اشعار به واسطه حوادثی از قبیل زلزله، سیل، قتل عام‌های فجیع و... سروده شده است. در قصیده ایوان مدائن، آنجاکه شاعر ایوان را سلسله گسسته می‌یابد و آن‌گاه که گذشته پرصلابت این قصر را یادآور می‌شود، با اندوه و افسوس صد دجله خون می‌گرید:

هان! ای دلِ عبرت‌بین! از دیده، عبرت کن، هان!
یک ره ز لب دجله، منزل به مدائن کن
وز دیده، دوم دجله بر خاک مدائن ران...
...گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک
زایشان، شکم خاک است آبستن جاویدان
چندین تن جباران کاین خاک فروخورده است
این گرسنه چشم، آخر هم سیر نشد زایشان
(همان: ۳۵۸)

۳. ۵. نقد موسیقایی مراثی خاقانی

آنچه در نقد موسیقایی مراثی خاقانی درخور ذکر است این است که شاعر گاه از اوزان کوتاه و نرم و لطیف استفاده می‌کند که گویی اشک به آرامی در سکنت موجود در بیت جاری است و با محتوای مرثیه هم‌خوانی تمام دارد (ذوالفقاری، ۱۳۸۱: ۱۱۶). مرثیه خاقانی در مرگ اهل بیت خویش از این نوع است که در بحر رمل مسدس محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) سروده شده است:

بس وفاپرورد یاری داشتم
بس به راحت روزگاری داشتم
چشم بد دریافت کارم تیره کرد
گر نه روشن روی کاری داشتم
من نبودم بیدل و یار این چنین
هم دلی، هم یار غاری داشتم
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۳۰۷)

همچنین مرثیه اهل بیت خویش را با اندکی تحرک نسبت به وزن ابیات قبل با همان کوتاهی در بحر هزج مسدس اُخر مقبوض مقصور (مفعول مفاعِلن مفاعِلن) می‌آورد که همین اندک تحرک، اضطراب و بی‌قراری شاعر را هنگام سوگ نشان می‌دهد:

بی‌باغ رُخت جهان مبینام بی‌داغ غمت روان مبینام
بی‌وصلِ تو کاصل شادمانی است تن را دل شادمان مبینام
بی‌لطف تو، کآب زندگانی است از آتش غم، آمان مبینام
(همان: ۳۰۶)

خاقانی مرثیه خود را در اوزان مَثَمَن و بلندتر با تحرکات بیشتر نیز می‌آورد؛ از این رو، هرگز نمی‌توان گفت خاقانی در بیان احساسات و عواطف خویش صرفاً از اوزان کوتاه و نرم و لطیف استفاده کرده است؛ مثلاً مرثیه فرزندش رشیدالدین در بحر رمل مَثَمَن مخبون مقصور (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن):

حاصلِ غم چه دارید؟ خبر باز دهید مایه جانی است؛ از او وامِ نظر باز دهید
هر براتی که املِ راست ز معلوم مراد، چون نرانند به دیوانِ قَدَر باز دهید
ز آتش دل چو رسد دود سوی روزن چشم از سوی رخنه دل، جان به شرر باز دهید
(همان: ۱۶۲)

دلنواز من بیمار، شما بید همه بهر بیمارنوازی به من آید همه
من چو مویی و ز من تا به آجل، یکسر موی به سر موی ز من، دور چرایید همه
(همان: ۴۰۶)

یا مرثیه شیخ‌الاسلام ابومنصور عمده‌الدین حفده که در بحر مضارع مَثَمَن اُخر مکفوف مقصور (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان) آمده است:

آن پیر ما که صبح‌لقایی است خضرنام هر صبح، بوی چشمه خضر آیدش ز کام
(همان: ۳۰۰)

یا مرثیه امام محمدبن‌یحیی در همین بحر که می‌گوید:

آن مصر مملکت که تو دیدی، خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی، سراب شد
(همان: ۱۵۵)

ناورد محنت است در این تنگنای خاک محنت برای مردم و مردم برای خاک
(همان: ۲۳۷)

و در رثای امام شهاب‌الدین شروانی در بحر خفیف مسدس مخبون اصلم مسبغ (فاعلاتن مفاعِلن فعلاتن) می‌گوید:

سر چه سنجد که هوش می‌بشود تن چه ارزد که توش می‌بشود
(همان: ۱۶۸)

بنابراین، رثا و احساسات رقیق خاقانی در قالب مرثیه در اوزانی همچون فاعلاتن مفاعلن فعلان، مفعول مفاعلن فاعولن و همچنین بحرهای رمل مثنی و هزج و متقارب دیده می‌شود.

۴. نتیجه‌گیری

مرثیه رهاورد تجربه عاطفی شاعر و ترجمان اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه اوست و شاعر در آن سوگ و سوزهای درونی خویش را در غم فراق ابدی عزیزان خود به نمایش می‌گذارد. در این شکل خاص از شعر، عنصر عاطفه، تخیل و احساس بر جنبه عقل و منطق غلبه پیدا می‌کند و از عاطفه‌ای صادق و احساسی راستین سرچشمه می‌گیرد.

مراثی خاقانی تصویرگر اوج عاطفه و قله احساس این شاعر نازک‌دل است و بدون خواندن مرثیه‌های او، پی‌بردن به احساس لطیف و عواطف قلبی شاعر ممکن نیست. شاعر داغ‌دیده شروان که در طی زندگی شاهد مرگ فرزند ناکام، همسر، عم، پسرعم و دوستان خود بوده در رثای آنان عالمی را به شیون وامی‌دارد. رقیق‌ترین و لطیف‌ترین احساسات خاقانی را می‌توان در عواطف او به فرزند جوان مرگش، رشیدالدین، سراغ گرفت و بیشترین مرثیه‌ها در دیوانش در رثای او است، رثاهایی که هر بیت آن اشک چشم پدر پیر و رنجیده‌ای است که بر مزار پسرش فرو می‌ریزد و هر مصرع آن آتشی است که طبیعت در دل شاعر برافروخته است و در غم او همه را به گریستن می‌خواند. بیشتر مرثیه‌های خاقانی از پراحساس‌ترین و شاعرانه‌ترین آثار اوست و در آنها باریکی اندیشه و لطف تعبیر در مرتبه‌ای است که بعضی از مرثیه‌ها با این همه اندوهی که در آنهاست، بیشتر از غزل‌ها و مدح‌هایش دل‌نشین و خواندنی است.

پی‌نوشت

۱. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: حق پرست، ۱۳۹۱: ۳۴-۴۰.
۲. یکی از ویژگی‌ها و خصوصیات مراثی خاقانی این است که بازگوینده اوضاع و احوال اجتماعی و آداب و رسوم دوران اوست. در مراثی‌ای که در سوگ فرزندش سروده، معتقدات مردم هنگام بروز بیماری و طریقه معالجه آن، توسل به رمل، طلسمات و نذورات، نوشتن دعا با زعفران بر نی و... همه در شعر خاقانی ظهور دارد.
۳. زین العابدین مؤتمن در تعریف مرثیه می‌نویسد: «مرثیه یا رثا در اصطلاح ادب بر اشعاری اطلاق می‌شود که در ماتم گذشتگان و تعزیت یاران و بازماندگان و اظهار تأسف بر مرگ پادشاهان و بزرگان و ذکر مصائب ائمه اطهار مخصوصاً سیدالشهدا و دیگر شهدای کربلا و ذکر مناقب و مکارم و تجلیل از مقام و منزلت شخص

متوفی و بزرگ نشان دادن واقعه و تعظیم مصیبت و دعوت ماتم‌زدگان به صبر و سکون و معانی دیگر از این قبیل سروده شده باشد» (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۸۶).

۴. برخی مورخان اولین مرثیه‌سرا را حضرت آدم(ع) می‌دانند و معتقدند که وقتی هابیل به دست برادرش کشته شد، پدر در فراق او ابیاتی را بر زبان جاری ساخت. اما با توجه به عقیده اکثر مورخان مبنی بر اینکه شعر عرب حدود دویست سال قبل از بعثت پیامبر اکرم(ص) آغاز می‌شود، در آنچه از شعر فصیح عربی قبل از این تاریخ ذکر می‌گردد جای شک و تردید است (آبدانان‌مهدیزاده، ۱۳۸۶: ۱۶۴).

۵. ای آموزگار بزرگ، مرزگو...

ای شبان، ای چراغی که زود خاموش شدی،

چشم ما سیاه شد کم سو و نابینا شد...

ای خورشید بزرگ که از جهانیان پنهان شدی، چشمان ما تار شد (امامی، ۱۳۶۸: ۲۰).

۶. خنساء، شاعره عرب، به دلیل داشتن دیوانی که تقریباً تمامی آن را مرثیه‌هایی در سوگ دو برادرش، معاویه و صخر، دربرمی‌گیرد، به شاعر سوگوار معروف است (محسنی‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۸۱).

۷. از مرثیه‌های رودکی اشعاری است در رثای ابوالحسن مرادی بخارایی با مطلع زیر سروده است:

مرد مرادی نه همانا که مرد مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد

و مرثیه او در سوگ امیر اسماعیل سامانی:

ای آنکه غمگنی و سزاواری و ندر نهران سرشک همی باری (رزمجو، ۱۳۷۲: ۹۹).

۸. این شیوه میان شعرای عرب هم معمول بوده و گویا اولین شاعری که در عرب جمع میان تعزیت و تهنیت کرده، عبدالله بن همام است که پس از درگذشتن معاویه و جلوس یزید بر مسند خلافت اشعاری در این معنی سرود (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۸۳).

۹. مرثیه احمد شاملو در ماتم فروغ فرخزاد:

به جست‌وجوی تو

بر درگاه کوه می‌گیریم

در آستانه دریا و علف... (شمیسا، ۱۳۸۸: ۶۴۶).

و در سوگ جلال آل‌احمد می‌گوید:

قناعت‌وار تکیده بود

باریک و بلند

چون پیامی دشوار... (همان: ۶۷۱).

۱۰. اشعاری که برای در مراسم سوگواری ایام عاشورای حسینی سروده و خوانده می‌شود، نحوه نامیده می‌شود. اصطلاح روضه‌خوانی نیز پس از تألیف کتاب "روضه‌الشهدا" اثر کمال‌الدین حسین بن علی واعظ

کاشفی سبزواری رواج یافت که درباره مصائب امام حسین(ع) و یاران اوست (مردانی، ۱۳۸۱: ۴۸).

۱۱. به این نوع مرثیه "ندب نفس" گویند. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: آبدانان‌مهدیزاده، ۱۳۸۶: ۱۶۹.

۱۲. برای اطلاعات بیشتر درباره تأثیر ماتم‌زدگی بر روان و احساسات خاقانی ر.ک: ثابت، ۱۳۹۲: ۱۲۵-۱۴۷.

۱۳. اگرچه در میان اشعار خاقانی بعضی ابیات نشان‌دهنده نگاه عامیانه، سنتی و تحقیرآمیز به زن است که او را مایهٔ حقارت مرد می‌داند و دربند زنان بودن را بردگی مردان می‌پندارد (حسینی، ۱۳۸۸: ۶۶). خاقانی با همین نگاه زن‌ستیزانه در اشعاری در رثای دخترش می‌گوید:

پیش‌بین دخترِ نو آمد من دید کافاتش از پس است، برفت
سرفکنده شدم چو دختر زاد بر فلک سر فراختم چو برفت
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۸۳۵)

۱۴. بعضی از نویسندگان این قصیده را در شمار مرثیاتی فلسفی دانسته‌اند (افسری کرمانی، ۱۳۷۱: ۱۵۷).

منابع

آبدانان مهدیزاده، محمود و مجتبی بهروزی (۱۳۸۶) «شکل‌گیری مرثیه در عصر جاهلی و آغاز دورهٔ اسلامی». نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. سال ۵۰. شمارهٔ ۲۰۱: ۱۶۱-۱۸۰.

افسری کرمانی، عبدالرضا (۱۳۷۱) نگرشی به مرثیه‌سرایی در ایران. تهران: اطلاعات. امامی، نصرالله (۱۳۶۸) مرثیه‌سرایی در ادبیات فارسی تا پایان قرن هشتم. تهران: جهاد دانشگاهی. ثابت، عبدالرحیم (۱۳۹۲) «روان‌شناسی ماتمزدگی در مرثیه‌های خاقانی». نشریهٔ ادب و زبان دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهیدباهنر کرمان. سال ۱۶. شمارهٔ ۳۴: ۱۲۵-۱۴۷. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۴) دیوان غزلیات حافظ شیرازی. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. چاپ سی‌وهشتم. تهران: صفی‌علیشاه.

حسینی، مریم (۱۳۸۸) ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی. تهران: چشمه. حق‌پرست، لیلا (۱۳۹۱) «سوگ‌نامه‌های مغرور (رگه‌های فخر در مرثیه‌های خاقانی)». کتاب ماه ادبیات. شمارهٔ ۶۲: ۳۴-۴۰.

دشتی، علی (۱۳۵۵) خاقانی شاعر دیرآشنا. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر. ذوالفقاری، محسن (۱۳۸۱) «تحلیل انتقادی بر موسیقی شعر خاقانی شروانی». مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دورهٔ هفدهم. شمارهٔ ۲ (پیاپی ۳۴): ۱۰۹-۱۱۸.

رزمجو، حسین (۱۳۷۲) انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس رضوی. رستگارفسایبی، منصور (۱۳۷۲) انواع شعر فارسی. شیراز: نوید شیراز. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب. تهران: علمی.

— (۱۳۸۳) دیدار با کعبهٔ جان. چاپ سوم. تهران: سخن.

سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۸۵) دیوان خاقانی شروانی. چاپ هشتم. تهران: زوار.

سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۵) گلستان سعدی. تصحیح محمد خزائلی. چاپ سوم. تهران: جاویدان.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۰) انواع ادبی. زمستان. تهران: باغ آینه.

- _____ (۱۳۸۸) *راهنمای ادبیات معاصر*. چاپ دوم. تهران: میترا.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹) *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد ۲. چاپ سوم. تهران: فردوسی.
- ضیف، شوقی (۱۳۶۲) *نقد ادبی*. ترجمه لمیعه ضمیری. تهران: امیرکبیر.
- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴) *خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او*. ترجمه میرهدایت حصاری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳۴۶) *شعر و ادب فارسی*. تهران: بنگاه مطبوعاتی افشاری.
- محسنی‌نیا، ناصر و آرزو پوریزدان پناه‌کرمانی (۱۳۸۷) «مرثیه‌سرایی در ادب فارسی و عربی با تکیه بر مقایسه مرثیه ابوالحسن تهامی و مرثیه خاقانی شروانی». *فصلنامه ادبیات تطبیقی*. سال دوم. شماره ۸: ۱۷۵-۱۹۳.
- مردانی، فیروز (۱۳۸۱) «مرثیه‌سرایی در ادبیات فارسی». *کیهان فرهنگی*. شماره ۱۹۷: ۴۶-۵۱.
- معدن‌کن، معصومه (۱۳۸۲) *بزم دیرینه عروس*. چاپ چهارم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی